

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به روایات من بلغ بود.

و دیروز متعرض روایات در طریق اصحاب شدیم که یک اشاره اجمالی به وجود روایات در طریق سنت شد. انشاء الله امروز تفصیل بیشتری عرض می کنیم.

فعلا بحث را روی متون روایاتی که اصحاب ما نقل کردند. هم از سوالات دیروز گذشته یک نکته ای را من توضیح بدهم راجع به این امر ابداعی، به نظرم ۵۶:۱۰

بحث ما راجع به امر ابداعی خب واضح است که ابداع نفس مراد ما چیست. و توضیح هم دادیم که این ابداع یا تصرف قوه و اهمه است یا تصرف قوه متخیله یا هر دو. برای همین جهت هم اسمش را ابداع گذاشتیم. انما الکلام ظاهرا مراد جدی بنده واضح نشد. حالا من توضیح بدهم.

بحث راجع به این بود که در موارد احتیاط یعنی اتیان محتملات در باب عبادت، چطور ما عبادت بدانیم بدون اینکه مسئله قصد وجه نیست یا مثلا مسئله بدعت لازم است یا مشکل لازم است. عرض کردم راجع به این چند تا جواب داده شده. احتیاط در امور عبادی. یک جواب این که اگر قصد امر نباشد لا اقل قصد قربت هست. تصویر قصد قربت کردند که متعرض شدیم. یک جواب این بود که در باب عبادت، چون می گویم این سوال شده من این توضیح را بدهم که مراد ما از امر ابداعی چیست. چون ظاهرا خیلی واضح نبوده است. عرض کردیم صحبتی که بود این بود که ما در باب احتیاط در عبادات چطور قصد امر بکنیم، بدعت می شود، تشریع می شود، حالا غیر از قصد وجه. چون احراز نکردیم این محتمل است دیگر، اتیان محتمل، احراز نکردیم شارع. عرض کردیم چند تا جواب داده شده بود. یک جواب که قصد قربت می کنیم، حالا قصد امر نباشد قصد قربت. یک جواب این بود که بله، در باب عبادات اصلا قصد قربت نمی خواهیم، قصد امر هم نمی خواهیم، مجرد اضافه الی المولی؛ عمل را اضافه الی المولی که بکنیم کافی است. الی بعضی این وجوه.

ما عرض کردیم در باب عبادات قصد امر لا بد است. یعنی قصد قربت هم باید به قصد امر برسد. و این که می گویم امر در باب احتیاط، عرض کردیم این احتیاط به عرض عربضش حسن داشته باشد روشن نیست و جایی که ما هیچ دلیلی نداریم عبادت را نمی توانیم با مجرد

احتمال انجام بدهیم. باید به یک درجه ای برسد، مجموعه شواهدی بشود که این احتمال خود به خود در ذهن ما بیاید که احتمال عبادیت هست.

اگر به این درجه برسد و درجه حجیت نرسد، گاهی اوقات، یعنی در همین نه اینکه گاهی اوقات، به حسب درجات، نفس ابداع امر می کند. لکن این ابداع امر نه به معنای اینکه این مستحب است. مراد من استحباب نیست؛ چون از سوالات این طور حس می کنم. مراد من چون امر ابداعی را نفس درست می کند، ما آن را که نفس درست می کند نمی توانیم به شارع نسبت بدهیم. نه این را نفس ابداع می کند به همین مقدار که بخواهد قصد امر بکند. یعنی لازم نیست قصد امر الزامی و ادراکی. قصد آن امر ادراکی که اگر باشد خب مستحب یا واجب است. اگر به آن درجه نرسد ابداع، برای مصحح این مطلب که عبادیت عبادت احتیاج به امر دارد، می گوئیم مراد ما این است که گاهی اوقات، مجموعه شواهدی است که در حد ابداع نفس است، امر را درست می کند، خوب دقت کنید، که شما این امر را، این عمل را احتیاطا به قصد این امر انجام بدهید. نه مستحبا؛ مستحب نمی شود که.

س: عمل را باید به قصد امر مولا انجام بدهیم نه نفس خودمان

ج: خب می گوئیم شواهد گاهی به حدی می رسد که انسان یک ابداع می کند که شاید این مطلوب باشد با این مجموعه شواهد. همین مقدار مطلوبیت کافی است در اینکه اضافه بر این که قصد امر بکند. مراد ما این نبود که این عمل مستحب می شود. چطور با امر ابداعی یک عمل مستحب، ما اصلا گفتیم با امر ابداعی نفس اثبات

س: نفس درک می کند امر را یا نه خودش امر می کند؟

ج: خودش می گوید این احتمالات زیاد است، مثلا هفتاد درصد شارع این را بخواهد. این هفتاد درصد را که نفس ابداع کرد، به قصد این امر انجام بدهد رجاء نه استحبابا. مراد من این نیست که با امر ابداعی اثبات استحباب می شود. روشن شد؟ مراد ما این بود که اگر بناست انسان در عبادات احتیاط بکند تصویر این احتیاط در عبادات چه جور است. حرف ما این بود که هر احتمال، یک نفر فقیه یک مطلبی را گفته، به مجرد احتمال ما نمی توانیم قصد امر بکنیم؛ ولو امر ابداعی. بله اگر فقیه فوق العاده ای باشد، مثلا خیلی متعبد، مخصوصا فقهای که می گویند خدمت بقیة الله (عج) مثلا رسیدند؛ گاهی ممکن است از فتوای یک فقیه هم برای انسان یک امر ابداعی درست بشود.

پس مراد ما از امر ابداعی آن امری بود یعنی می خواستیم بگوییم که ما مطلقاً قصد امر را می خواهیم. یا امر ادراکی در آن جاهایی که واجب و مستحب است و استحبابش و وجوبش ثابت شده شرعاً با امر ادراکی. یا لا اقل امر ابداعی خود ما؛ در مقابل آن کسانی که می گفتند نه اضافه العمل الی المولی کافی است. خب ما اشکال کردیم هر عمل نمی شود مولی اضافه کرد.

پس بنابراین اگر درجات احتمال و شواهد به یک درجه ای برسد خوب دقت کنید، به یک درجه ای برسد که نفس انسانی بتواند ابداع بکند امر را، امثال این امر ابداعی هم حسن است، لکن نه به عنوان استحباب شرعی. اشتباه نشود. باز به عنوان احتیاط. ما مصحح این بود که چرا می توانیم چگونه می توانیم در مواردی که مثلاً بگوییم احتیاط به این نماز مستحب است؛ این ضابطه ای دارد یا به قول مرحوم آقا ضیاء کلماتی است که مصادرات الی المطلوب است؟ نه ضابطه اش به نظر ما این است.

این که آقای خویی فرمودند اضافه العمل الی المولی به نظر ما کافی نیست. این اضافه العمل الی المولی وقتی حسن است که لا اقل آن امر ابداعی را تصور بکند، بیاید، درست بشود. راست است. قصد قربت بکند؛ جوابی که عده زیادی گفتند. اصلاً قصد امر نمی خواهیم، قصد قربت کافی است. خب قصد قربت هم بدون امر مولی تصور نمی شود. چطور تقرب الی الله بدون امر مولی. فقط بحث ما این است که این امر لازم نیست ابداعی باشد. یعنی نه اینکه قطعاً امر ادراکی باشد. امر ادراکی را اگر ما احراز کردیم یا واجب یا مستحب. خب قطعاً قصد امر می کنیم. جای بحث ندارد. اما در موارد احتیاط ما می توانیم یعنی ضابطه در مورد احتیاط کلاً این است. اصلاً کلاً در موارد احتیاط آن جایی که می گوییم احتیاط حسن است یا حتی احتیاط واجب، آنجا ابداعات نفس است، اصلاً طبیعت احتیاط این است.

پس اگر مجموعه شواهد به حدی رسید، ۷۰ درصد، ۷۵ درصد، ما می گوییم شما قصد همین امر را بکنید. یعنی شما می گوید من احساس می کنم این عمل، دلیل نرسدیم به حد دلیل، اما یک حالت ابداعی نفسی داریم که این عمل مطلوب مولا است. اگر به این درجه رسید احتیاط حسن است.

س: این اگر عبادیت

ج: عبادت باشد یا نباشد، فرق نمی کند.

س: چه فایده ای ندارد اگر عبادیت نداشته باشد؟

ج: نداشته باشد یا داشته باشد

س: نه اگر نداشت، شما فرمودید عبادیت ندارد.

ج: چون احتیاط است دیگر؛ احتیاط تابع واقعش است. قصد استحباب نبود. نه مراد این، من خیال کردم بعضی آقایان که سوال می کنند خیال می کنم که شاید تصور می کنند با امر ابداعی ما اثبات استحباب؛ نمی شود امر ابداعی که ابداع نفس است، چطور به شارع نسبت بدهیم؟ این که نمی شود نسبت استحباب. حکم هر نحوی باشد دلیل می خواهد. روشن شد؟

این قصد امر ابداعی را که ما درست کردیم، به خاطر این که احتیاط در عبادات معقول بشود. آن هم نه استحباب؛ باز هم احتیاط. خوب دقت نکنید. نه اینکه بگوییم این عمل مستحب است. خب با دلیل ناقص می توانیم نسبت به شارع بدهیم، چطور بگوییم مستحب است. با ابداع نفس که نمی توانیم به شارع نسبت بدهیم.

پس مراد ما از قصد امر ابداعی برای مصحح عبادیت موارد احتیاط در عبادات. مصححش این است. باید احتمالات به یک درجه ای برسد که نفس ابداع امر بکند. یعنی بعبارت اخری در عبادیت باید قصد امر بشود به اصطلاح بنده. یا امر ادراکی آنجایی که استحباب و وجوبش ثابت است، یا امر ابداعی در اینجایی که درجه احتمال به این...

اما ما به مجرد احتمال بگوییم نفس ما ابداع می کند. نه نمی کند به مجرد احتمال نمی کند. بگوییم ما فقط اضافه العمل الی المولی بکنیم. ما می گوییم این اضافه العمل الی المولی تا جایی که امر ابداعی باشد خوب است، نباشد نه. چطور اضافه العمل الی المولی بکنیم، به مجرد اینکه یک فقیه است.

این مصحح عبادیت نیست اضافه العمل. قصد قربت هم مصحح عبادیت نیست. آن که مصحح عبادیت است، قصد امر است. آن قصد امر لکن اعم است. لکن در موارد احتیاط مراد ما این نیست با این امر ابداعی، این عمل مستحب بشود. اشتباه نشود. مستحب نمی شود این عمل. ابداع نفس است نمی شود بگوییم ابداع نفس مستحب است.

س: چطور مصحح عبادیت، عبادیت را ثابت نکند

ج: خب همین، ما می گوییم احتمالات به یک درجه رسید هفتاد درصد؛ یعنی مثل آدم از دور یک صورتی را می بیند مشوه است، نمی داند چیست؛ یک صورتی دارد به ذهن می آید، این همه اقوال و بعضی روایات ضعیفه و اینها، اما خب به حد حجت نرسیده. اینجا نفس انسان، من می خواهم بگویم این اختصاص در قوانین بشری هم همین طور است. ما در زندگی فردی مان هم همین طور است. بچه هم نسبت به پدرش همین طور است. فرق نمی کند.

یک درجه ای می رسد که حالت اینکه این مطلوبش است. این امر بشود، این را خواسته.

س: امر ظنی است دیگر

ج: ظنی نیست. حالا همین. علما این را ظنی گرفتند. ما معتقدیم این مقوله ظن نیست؛ چون ظن شأنش کاشفیت است، کشف ناقص. اینجا شأنش کاشفیت نیست؛ یعنی از مقوله صفات انفعالی ما نیست. از مقوله ابداع نفس است. صفت فعل است. از مقوله اعراضی که می گویند، از مقوله فعل است نه از مقوله انفعال. اینها در سابق بیشتر این را ظن می دانستند همین طور که ایشان فرمودند. ما اسم این را گذاشتیم ابداع. این ظن نیست، ممکن است شواهد ظنی... نفس انسانی یک صورتی از امر درست می کند. همین مقدار مصحح این است که در احتیاط در عبادات، دقت کنید، احتیاط در عبادات معقول باشد. ملتفت شدید؟ تصور بشود.

س: این مقدار درجه احتمال چه تأثیری دارد؟

ج: تأثیرش این است که شما قصد عبادتیش درست باشد.

س: کمتر هم باشد خوب آن احتمالش باز هست.

ج: احتمال نمی رسد اگر مثلاً بیست درصد باشد. ابداع نمی کند نفس. احتمال کم باشد ابداع نمی کند. دقت کردید؟ آقایان وقتی احتمال زیاد باشد می گویند ظن. پس اختلاف ما با آقایان این را حالت انفعالی گرفتند، ما حالت ابداعی گرفتیم، فعلی گرفتیم.

این نفس شماسست که درست می کند. ظنی نیست. کشف از واقعی نیست. این ابداع نفس است. ابداع نفس هم یا تصرف قوه وهم است یا خیال یا هر دو. توضیحش را هم دادیم. اما نه اینکه این عمل مستحب بشود. من فکر می کردم بعضی آقایان مثلاً می خواهند از کلماتی که من می گویم مستحب برداشت کنند، نه این عمل احتیاط است. در مقام اتیان هم می گوید انجام می دهم رجاء. این رجاء یعنی به همان داعی آن امر ابداعی. احتیاطاً انجام بدهد. امثال امر ابداعی خودش کافی است برای عبادت؛ در موارد احتیاط. خوب دقت بکنید. مع ذلک به شارع نسبت ندهد. مع ذلک نگوید مستحب ذلک. آن را که ما می فهمیم با ارتکاز عقلایی این است. نسبت هم نمی شود داد. اما این که احتیاط هم بشود انجام داد مشکل ندارد. احتیاطش منشأش این است. منشأش قصد امر است؛ منشأش اضافه العمل الی المولی نیست. منشأش مثلاً قصد قربت نیست. چون آنها باید برگردد به امر تا امر تصویر نشود نمی شود. منشأش ظن نیست که ایشان فرمودند. راست هم می گوید قدماً منشأش را ظن گرفتند. منشأش ظن نیست. منشأش ابداع... اصلاً اصول عملیه چون در صورت جهل به واقع هستند، منشأش ابداع نفس است. حالت ابداعی نفس است، نه انفعال نفس. این خلاصه بحث چون...

س: اگر عبادیت ثابت نشود چطور مصحح عبادیت است؟

ج: عبادیت ثابت نشده. دقت بکنید لکن چون هفتاد درصد دارد می بیند که این شواهد هست، می تواند حالا آقایان گفتند ظن پیدا می کنند. نه تنها ظن نیست، انطباق از واقعی نیست. آن که هست عبارت از این قسمت است؛ ابداع نفس است. عبادیتش عبادیت ابداعی است نه عبادیت واقعی.

به خاطر چه؟ به خاطر احتیاط. و به ذهن ما اگر به این درجه برسد حسن دارد. البته درجات بالا ممکن است احتیاط واجب بشود. مثل اطراف علم اجمالی. آن هم همین طور است. در اطراف علم اجمالی ظن ندارد که این اناء نجس است. خوب دقت بکنید. ابداع نجاست آن اناء را می کند. مثل علم اجمالی؛ شما ببینید در آنجا شما چه کار می کنید؟ شما می دانید یقیناً یک قطره خون در یکی از این دو تا اناء افتاده. خوب دقت بکنید. اینها می گفتند شما ظن به طرف دارید. ما آنجا هم می گوئیم نکته اش ابداع نفس است. نفس کأنه می بیند این اناء بعینها وقع الدم، این اناء هم بعینها وقع الدم؛ لکن این ابداع نفس است؛ ظن نیست. کشف از واقع نیست. خوب دقت بکنید. شما یک دفعه مثلاً یک کسی به شما می گوید زید زنده است؛ این ظن است، این کشف از واقع است. ببینید شما حالات نفسی تان را. اما در اناء این یکی از کارهای مهم ما همین بود که اصول را تحلیلات به اصطلاح ارتکازی عقلایی فردی اجتماعی کردیم. ببینید اگر شخصی به شما گفت زید در حرم است، این ظن است؛ چون کلام زید طریق است. اما آیا همین حالت را شما در دو تا اناء دارید؟ خوب دقت بکنید. شما علم دارید که این قطره خون در یکی افتاد. نسبت به کل واحد ظن دارید؟

این که مرحوم آقا ضیاء می گوید علم اجمالی عین علم تفصیلی است. این همین نکته است. ایشان گیرش هم از این جهت است. ایشان اصلاً عین علم تفصیلی می داند. حالا انشاء الله در بحث علم اجمالی عرض می کنم. آن نکته، درست است؛ چرا؟ چون ایشان می گوید که خب ظنی که در وسط نیست؛ چی منشأ این ظن شده؟ ما آمدیم این را تفسیر کردیم آن که در وسط هست ابداع است نه اینکه ظن است نه این که علم است که آقا ضیاء می گوید و نه این که ظن است.

اینجا هم همین طور در باب احتیاط؛ و لذا باب احتیاط را کلاً زدیم به باب ابداع. کلاً، اصلاً احتیاط این جوری است. طبیعت احتیاط به مستوای به اصطلاح اصل عملی. احتیاطی که به عنوان اصل عملی است کلاً حالت ابداع است. حالت ظن نیست، حالت ظن غیر از ابداع است. اگر دقت بکنید به ارتکازات خودتان، این غیر از آن است.

در استصحاب هم همین طور است. در استصحاب عده زیادی شاید مشهور قداماء ظن گرفتند. و از متأخرین هم مثل آقای خویی اینها می گویند استصحاب اماره است و جنبه حکایت ندارد. اینها هم همین طور گرفتند. حالا توضیحاتش در بعد خواهد آمد.

پس هدف ما از این کلام این نبود که با این امر ابداعی استصحاب عمل را ثابت بکنیم. به عکس ما می گوئیم استصحاب عمل ثابت نمی شود. لکن این امر ابداعی کافی است برای عبادیت احتیاط. این که این عمل عبادی بشود. چون در عبادیت به نظر ما باید قصد امر باشد؛ چیز دیگر قائم مقام آن نمی شود؛ لکن امر را توسعه می دهیم. یا امر ادراکی است یا امر ابداعی. اصل امر ابداعی هم کافی است. ما در زندگی عقلایی خودمان هم می بینیم. چیز تازه ای هم ندارد. ظن هم نیست. تمام صحبت های ما این است.

س: اگر ظنون باشد استصحاب را ثابت می کند؟

ج: خب بنابر حجیت مطلق ظن بله؛ اگر ظنون باشد بله.

اگر ظن را مطلقا در احکام حجت دانستیم بله.

س: حجیت ظن که به اصطلاح که تکلیفی را بیاورد نه اینکه حالا بگوئیم مستحب است

ج: آن هم تکلیف است

س: تصحیح عبادت باشد نه اینکه مستحب باشد

ج: نه خب دیگر، آن تصحیح عبادت نمی کند، مستحب بودنش را هم ثابت می کند. مثل یک امر استجابی دارد.

س: خب امر ابداعی هم آن را تصویب استصحاب می کند

ج: خب این را بنده عرض می کنم. شما کلمه ابداعی را از بنده می گیرید، آن که آنها فهمیدند ظن فهمیدند. این ابداع را من گفتم، قبل از اینکه نشنیدید، جای دیگر هم نشنیدید، فکر نمی کنم کس دیگر هم گفته باشد. از ابداعات خود بنده است. این امر ابداعی را من دارم می گویم کس دیگر که نگفته که.

آن آقایان و لذا برای همین اثبات، خیلی جاها اثبات، دیروز هم خواندیم عبارت اهل سنت را. عده ای اثبات استصحاب، عده ای هم گفتند نه استصحاب را نمی توانیم ثابت بکنیم. استصحاب مثل بقیه احکام دلیل می خواهد.

ما آمدیم چه گفتیم؟ گفتیم این اولاً ظن نیست، این ابداع است، این احتیاط است. این ابداع منشأ این می شود که شما امر ابداعی تصور نکنید. امر ابداعی کافی است در عبادیت. اما اینکه شما بگویید هر احتمالی کافی باشد در عبادیت؛ نه این را ما قبول نکردیم هر احتمالی. این احتمال باید تجمیع بشود تا به یک حدی برسد مثلاً هفتاد درصد. در این حالت برای عبادیت خوب است. اما بیست درصد به درد عبادیت نمی خورد. آقای خویی می گوید نه شما اضافه العمل الی المولا می شود عبادیت. خب این را نمی شود قبول بکنیم به این عرض عریض نمی شود قبول کرد. شما قصد قربت بکن، قصد کن به عنوان تقرب، خب این احراز نکرده که این تقرب الی المولا است. وقتی احراز نکرده چطور قصد قربت می خواهی بکنی. احراز بیست درصدی کافی نیست برای قصد قربت الی المولا، تقرب الی المولا. روشن شد مراد بنده چیست؟

پس بنابراین با وجود امر ابداعی شما استحباب را اثبات نمی کنید. با احتیاط شما نمی توانید اثبات استحباب بکنید. اصل عملی احتیاط به عنوان اصل عملی هم هر جا هست، همین ابداع است. این اسمش احتیاط است.

س: ببخشید مبدأ این امر ابداعی همین شواهد است که موجب ظن به واقع می شود

ج: خب همین شما اسمش را ظن به واقع گرفتید. ما می گوئیم نه چون اینها ضعیف هستند نمی توانند کاشف از حجت بشوند. ظنی نیست در کار، اینها خیال کردند ظنی است در کار.

س: آخر شواهد ظن می آورد دیگر، مگر منشأ این ابداع شواهدی نبوده که ظن آور بود

ج: می گویند، ظن نیست. مادام که درجه نکته ای از حجیت نباشد نیست، نه.

حالا شما اگر ظن درست کردید، فرض کنید مثلاً بگویید ظن به استحباب؛ ظن به استحباب بنابر اینکه ظن در احکام حجیت نیست فایده ندارد. ما بگوییم ظن به همین استحباب لا اقل امر ظنی درست می کند. برای عبادیت کافی است. حالا شما امر ظنی بگیرید به جای ابداعی.

عرض کنم که روایت را ما متعرض شدیم؛ روایت من بلغ را. عرض کردیم یک مشکل در روایت من بلغ یک سندش که می گویند خوب است راست است. و آن که قدر مسلم است سند روایت هشام بن سالم و این روایت در نسخه ابن ابی عمیر این طور است؛ من سمع شیئا من الثواب علی شیء؛ البته آقایان ما مثل مرحوم مجلسی و دیگران متأخرین، این من سمع شیئا من الثواب را زدند به خصوص روایت



شیعه. اگر روایت اهل سنت بود نه. دیگر اینها فروعی است که در بحث من بلغ هست، که البته این من سمع که انصافا اعم است، شیعه و سنی ندارد، اختصاص ندارد. لکن ما چون حالا اصل مطلب را اول متعرض می شویم، فروع را ظاهرا احتیاجی نباشد.

لکن عرض کردیم همین روایت هشام در کتاب برقی به سندی که توش علی بن حکم است. دارد من بلغه عن النبی شیء من الثواب؛ یک نکته اش این است. یک نکته دیگرش این است که در نسخه مرحوم کلینی دارد کان له؛ این کان له دارد. البته اجره ندارد؛ اجره را در عدة الداعی نقل کرده است. اما در خود کافی نیست. کان له. من سمع شیئا من الثواب علی شیء فسمعه کان له؛ آن ثواب کان له. لکن در کتاب محاسن برقی دارد، کان اجر ذلک له؛ چون در تصورات بعضی هست که کان ذلک الثواب له؛ نه کان ذلک الثواب در این دو تا نسخه، این نسخه به اصطلاح نیست. در این جا نیست. بله، مرحوم عدة الداعی، مرحوم ابن فهد، در کتاب عدة الداعی دارد روی الصدوق، عن محمد بن یعقوب بطرقه الی الاثمه علیهم السلام ان من بلغه شیء من الخیر من بلغه شیء من الخیر فعمله بله، فعمل به، کان له من الثواب ما بلغه، و ان لم یکن الامر کما نقل الیه؛ آن طور نباشد که به آن حرف.

س: حاج آقا کافی دار الحدیث الان دارد کان له اجره، همان روایت هشام بن سالم

ج: اما اینجا ندارد

س: دار ۲۰:۲۳ ندارد اما الان در دار الحدیث این جوری چاپ کردند. پایین هم نوشته که در بعضی نسخ این اجره هست در بعضی نیست.

ج: لکن من فکر می کنم مرحوم در اقبال سید بن طاووس اجره نباشد. بعد ایشان می گوید و وجدنا هذا الحدیث فی اصل هشام بن سالم.

علی ای حال من سابقا هم عرض کردم کرارا و مرارا، مخصوصا متأخرین یا حالا تحدید زمانی اش باشد یا بحث های دیگر، یک مقدار تسامحات عجیبه ای، حالا نمی دانم برای احترام اینها مخصوصا مثل ابن فهد که به زهد و ورع و تقوا و نمی دانم عرفان و مقامات عالی هم معروف است. نمی دانم حالا به هر حال پس تعبیر به تسامح نگیریم. بگوییم مثلا مبانی شان مثلا این طور بوده. حالا تسامح مثلا...

علی ای حال روی الصدوق عن محمد بن یعقوب بطرقه الی الاثمه علیهم السلام، خیلی عجیب است صدوق چنین چیزی را از محمد بن یعقوب نقل نکرده. صدوق نقل کرده از ابی، حدثنی علی بن موسی، نمی دانم ایشان شاید به جای ابی مثلا اینجا محمد بن یعقوب درک

کرده باشد، و الا خب الان که در کتاب ثواب الاعمال این است. عرض کردم صدوق این را در کتاب فقیه هم نیاورده، جای دیگر هم نیاورده، فقط در ثواب الاعمال آورده.

بعد بطرق الی الاثمه (ع)، آن که در کتاب کافی است، دو تا، جمع به دو تا هم صدق می کند. آن که در کتاب کافی است دو تاست. آن که محمد بن علی مرحوم صدوق نقل کرده درست است به هشام بر می گردد، اما عن صفوان. قال من بلغه شیء من الثواب علی خیر؛ این شبیه عبارتی هست که عدة الداعی گفته، خیر البتة علی خیر؛ فعمله فعمل به، کان له بله، کان له بله، اجر ذلک. دارد اجر ذلک، و ان کان رسول الله (ص) لم یقله.

س: در اقبال دارد که من بلغه شیء من الخیر فعمل کان له ذلک و ان لم یکن الامر كما بلغه؛

ج: بعد نوشته از کافی؟

س: نه روینا عن الصادق علیه السلام

ج: نه می گوید در همان، اگر این نمی دانم چاپ قدیم، چاپ قدیم حدود ۶۲۷. چاپ جدیدش نمی دانم جلد سوم است. چاپ قدیم ظاهرا اینکه من نگاه کردم، مگر اینکه سریع نگاه کرده باشم

س: یک روایت دیگر دارد اننا روینا باسناده عن جعفر بن بابویه رضوان الله علیه من کتاب ثواب الاعمال؛ این هم هست. و کلینی هم دارد روینا باسناده عن محمد بن یعقوب رحمه الله من کتابه الکافی کان من بلغه فقال ما هذا لفظه که من سمع شیء، سندی می آورد، من سمع شیئا من الثواب علی شیء فسمعه کان له من لم یکن

ج: این همین است که الان در کافی اسلامیة چاپ شده است.

بعد گفته وجدنا هذا در اصل هشام بن سالم، اجره اصلا توش نیست. این نقلی که الان سید بن طاووس کرده الان در کافی چاپ اسلامیة همین نقل است. اجره توش نیست.

بله، حالا در کتاب وسائل، در کتاب جامع الاحادیث به شماره هفت، نوشته وسائل از ابن طاووس در کتاب اقبال عن الصادق علیه السلام قال من بلغه شیء من الخیر فعمل به کان له ذلک، و ان لم یکن الامر كما بلغه؛ بعد نوشته نقل فی الوسائل در این جامع الاحادیث،

هذا الحديث عن كتاب الاقبال ولم يذكر ما نقلناه عنه من كتاب ثواب الاعمال فلا ياخذ ان يكون مراد منه ما نقله عن كتاب ثواب الاعمال باسناده، لنا لم نجده في الاقبال، می گوید این عبارتی هم که در وسائل نقل کرده در اقبال نیست.

علی ای حال این تسامحات را ما اسمش را نمی دانیم تسامح بگذاریم! به احترام بزرگان تسامح نمی گذاریم. اما عجیب است روی الصدوق عن محمد بن یعقوب بطرقه الی الائمه علیهم السلام خیلی تعجب آور است. اولاً دو تا طریق است؛ یکی مال محمد بن مروان است و یکی هم هشام. از دو امام هم نقل شده؛ امام باقر(ع) و امام صادق(ع)؛ مگر همین جمع مرادش باشد. من بلغه شیء من الخیر کان له من الثواب ما بلغه؛ این تعبیر کان له من الثواب ما بلغه نیست. و ان لم یکن الامر كما نقل الیه؛ این را ان لم یکن الامر كما نقل اصلاً نیست در هیچ متنی نیست. حالا مخصوصاً مرحوم ابن فهد مرحوم به زهد و ورع و تقوا و... نمی دانم بعضی وقتها این آقایانی که در آن خطها می روند از این خطهای خبری و کارهای علمی ضعیف می شوند.

علی ای حال این مطلبی که ایشان فرمودند، اولاً صدوق هم نیست. آن هم نمی فهمیم. صدوق بطرقه عن محمد بن یعقوب نداریم. صدوق یک جا دارد، حالا آن هم که داریم، مگر در کتاب مدینه العلم باشد به قول ایشان و الا انصافاً که الان.

خب بسیار خب تا اینجا ما به این نتیجه رسیدیم که در کتاب شریف محاسن که اولین فعلاً مصدري است که برای ما آمده، این روایت را به دو طریق نقل کرده؛ محمد بن مروان و هشام؛ حالا اگر این محمد بن مروان یکی باشد. نمی دانم یکی است یا دو تا. و در هر دو من بلغه عن النبی(ص) دارد. و آخرش هم دارد و ان کان النبی لم یقله؛ در هر دو، هم محمد بن مروان و هم هشام بن سالم.

و در کتاب کافی که مصدر بعد از ایشان است، نه اولش با آن می خورد نه آخرش. آن هم از همین دو نفر است. محمد بن مروان و هشام. در آنجا دارد در یکی دارد، من سمع شیئاً من الثواب، عن رسول الله(ص) ندارد. یکی دیگرش هم دارد من بلغه ثواب من الله عزوجل. باز عن النبی(ص) ندارد. و در ذیل هر دو هست و ان لم یکن علی ما بلغه و ان لم یکن الحديث كما بلغه. خیلی عجیب است این واقعا یک چیز عجیبی است. هم صدرش با هم اختلاف دارند، با وحدت مصدر، هم ذیلش با هم اختلاف دارند. هم صدرشان با هم اختلاف دارند هم ذیلش.

البته عرض کردم عده ای هستند از بزرگان مثل مرحوم آقای خویی می گویند آن که سندش صحیح است قبول می کنیم. حالا آن که قدر متیقن سندش صحیح است هشام بن سالم است، هیچ بحثی ندارد. آن وقت هر دو متن را باید قبول بکنند دیگر. در اینجا عده ای می گویند نه چون کلینی اثقت است ما متن کلینی را قبول می کنیم. آن متنی که... یا عده ای از آن راههایی که ما گفتیم؛ چون متن محاسن از طریق

علی بن حکم است؛ متن کلینی از طریق ابن ابی عمیر است. و ابن ابی عمیر اشهر و اصح از علی بن حکم است. پس ما متن کلینی را قبول می‌کنیم.

خصوصا اینکه کلینی بعد از برقی است. و خصوصا شاید مرحوم کلینی نظرش این بوده که این دو تا حدیث در کتاب برقی غلط نقل شده، اشتباه نقل شده.

س: ۳۰:۵۷

ج: طبعا چرا،

س: دلالت اقتضاء معلوم است ۳۱:۰۰

ج: آنوقت این در کجایش فرق می‌گذارد؟ در دو نکته فرق اساسی دارد، در دو نکته اش. یک فرقش این است که اصلا کلمه من بلغ شامل حدیث ضعیف می‌شود یا نمی‌شود. چون این شبهه هست که من بلغه به طریق صحیح. اما اگر به طریق ضعیف آمد اصلا بلغه صدق نمی‌کند. بلغ من الله صدق نمی‌کند. پس یک بحث سر کلمه بلغه می‌شود که با ضعف اسناد بلغه صدق می‌کند یا صدق نمی‌کند. یک نکته دیگرش هم این است که آن جایی که آن کان النبی لم یقله، فرض این شده که پیغمبر (ص) نفرموده؛ اما اگر گفت و آن لم یکن الامر یا و آن لم یکن الحدیث کما بلغه، آن فرقش این است که اینجا و آن لم یکن الامر و آن لم یکن، یعنی و آن لم یکن الثواب؛ حالا توی روایت محمد بن مروان به طریق کلینی دارد؛ و آن لم یکن الحدیث، توی متن عدة الداعی دارد، و آن لم یکن الامر؛ لکن در کتاب کافی در هر دو هیچ کدام نیست. ببخشید در کتاب کافی در آن روایت صحیح هیچ کدام نیست. آن که هست کان له، یعنی کان الثواب، و آن لم یکن ظاهرا ضمیر یکن به ثواب بر می‌گردد. و آن لم یکن کما بلغه. یعنی در این روایت مبارکه بحث درباره ثواب و مقدار ثواب است.

همین طور که عرض کردم مرحوم شیخ این احتمال را داده؛ در کتب اهل سنت هم خواندیم برایتان احتمال را. آن احتمال این هست که اصلا حدیث من بلغ، موردی است جایی است که یک مطلبی ثابت باشد استحبابش. لکن مثلا توی روایت دارد یک قصری در بهشت می‌دهند من باب مثال؛ یک روایت دیگر آمد ضعیف که پنج تا قصر می‌دهند و این هم درست نیست در واقع. این هم به رجاء پنج تا قصر مثلا نماز خواند، مثلا آن نماز را انجام داد. دقت کردید؟ در روایت می‌گوید خدا تفضلا آن پنج تا را می‌دهد؛ چون این به رجاء انجام داده، دقت می‌کنید؟ آن که در حدیث، و آن لم یکن، آن ثواب علی ما بلغه. و لذا مرحوم شیخ البته شیخ عرض کردم نوشته علی احتمال ضعیف؛ لکن این احتمال ضعیف نیست تصادفا مرحوم شیخ فرموده ضعیف. شیخ در رساله‌ای که در تسامح نوشته شیخ انصاری. این امر در عبارت

دیگر هم آمده. یعنی اینها آمدند حدیث من بلغ را این جور معنا کردند. روشن شد؟ اگر مطلبی ثابت باشد استحبابش، یک روایتی بیاید یک درجه خاصی از ثواب را بر آن عمل بگوید. و در واقع هم این اشتباه کرده، آن درجه نیست. خدا تفضلاً آن ثواب را به او می دهد. این ربطی به اثبات استحباب ندارد. روشن شد؟ خداوند متعال به خاطر اینکه این شخص شنیده بود که خداوند همچنین وعده ای داده، رجاء این مطلب، خدا می خواهد این امید شخص را ناامید نکند. آن درجه ثواب به او داده می شود.

پس این ناظر نیست که اگر حدیث ضعیفی آمد استحباب با آن ثابت بشود. اصلاً ناظر به این نیست. این ناظر به آن درجه ثواب است. اگر در حدیثی درجه ثوابی بر مطلبی آمد و انسان رجاء انجام داد، خداوند آن ثواب را به او می دهد.

آنوقت این فرقی با آن بحث عقلی که اول بحث ما کردیم چیست؟ ما در بحث عقلی گفتیم در موارد احتیاط می تواند قصد عبادیت بکند. این مقدار عقل. عقل دیگر حکم نمی کند که اگر یک جایی خبر ضعیفی حتی صحیحی، خلاف واقع آمد، آن خلاف واقع رویش آثار بار بشود. روایات من بلغ فقط همین را می خواهد بگوید نخیل بار می شود. خداوند به امیدی که او آمده خدا این امیدش را ناامید نمی کند و رجاء به او می دهد. این تفضل الهی است. بحث انقیاد هم نیست که آقای خویی فرمودند. بحث استحباب هم نیست که مشهور فهمیدند.

پس این مطلب اگر روایات نبود عقل حکم نمی کرد. خوب دقت بکنید. عقل ما بالاخره گفتیم تا جایی که حکم می کند عبادیت با احتیاط می توانیم درست بکنیم. روشن شد؟ اما اینکه این درجه ثواب که واقعیت هم ندارد، این را دیگر عقل حقل نمی کند. مثلاً فرض کنید این روزنامه نوشته اگر کسی فلان کار را کرد، پنج سال معافیت مالیاتی دارد. این هم رفت به خاطر همین کار، این کار را کرد، بعد معلوم شد دروغ است خبر. خب پنج سال معافیت مالیاتی به او نمی دهند دیگر؛ خب می گویند آقا خبر دروغ بود، مطلب درست نبود، ترتیب اثر نمی شود، قاعده اش این است دیگر، ترتیب اثر نمی شود. این روایت می گوید نه، و لذا بحثش هم در مستحب هم نیست، در واجب هم شامل می شود. توی روایت داریم کسی نماز ظهر را اول وقت خواند، مثلاً نماز ظهر را مقید بود رجاء خیلی دقت کرد، مثلاً فلان درجه هم به او داده می شود. بعد معلوم شد این مطلب واقعی نیست و فرض کنید امام (ع) فرموده درست نبود. این روایت اگر وقت لذا خوب دقت کنید فرق تعبد با تعقل این است؛ اگر این روایت ثابت نشد، این مطلب ثابت نیست. اصل عبادیت با احتیاط ثابت است. این را عقل حکم می کند. اما این درجه؛ این تعبد می خواهد. این همان است که ما گفتیم اصطلاحاً مثل ابو حنیفه و دیگران می گویند در باب اروش و جنایات توقیفی است. توقیفی مراد این است؛ ما می گوئیم تعبد آنها می گویند توقیفی.

پس نکته تعبد الان ما دنبال این هستیم الان. تا حالا فهمشان این بود؛ ما دنبال این هستیم که با رجاء و احتیاط با خبر ضعیف، بیایم اثبات استحباب بکنیم. اگر ما باشیم و این متنی که کلینی آورده، این متن کلینی معنایش این است. خوب روشن شد این مطلب؟ متن معنای کلینی، انقیاد هم نیست که آقای خویی فرمودند. همین است که بعضی از اهل سنت چون این متن را سنی ها هم آوردند، مال ما نیست. اهل سنت فهمیدند که اعطای این ثواب، اعطاء، خوب دقت کنید. پس عبادیت در موارد احتیاط با عقل ثابت است. اما این درجه ای که در روایت آمده، این را باید این روایت، اگر ثابت شد این روایت، این تفضل الهی هم هست. اگر ثابت نشد این روایت، طبق قاعده نیست دیگر.

عرض کردیم قاعده عقلایی ما هم همین است. اگر یک چیزی گفته شد بعد معلوم شد در قانون ثابت نیست، نمی آید قانون بار بکند، می گوید آقا اشتباه کرده روزنامه غلط نوشته، ما به شما پنج سال معافیت مالیاتی نمی دهیم. این مطلب غلط نقل شده. این روایت می گوید نه تفضل الهی این است که می دهند به شما. دقت کردید چه شد فرق؟

اگر شما رجاء او به خاطر احتمالی که دادید احتیاطا رجاء انجام دادید، خدا یک تفضلی می کند همان ثواب را به شما می دهد. این که اهل سنت چسبیدند بگویند این حدیث درست نیست؛ این حدیث ضعیف است؛ نکته فنی اش این است که آیا ما دلیلی داریم که خدا آن تفضل را به ما می دهد تفضلا. عده ای از علمای اهل سنت مثل ابن جوزی، اصلا حکم کردند حدیث موضوع است.

من عرض کردم دقت بکنید ما الان مثلا می گوییم اینجا حدیث ضعیف است؛ کرارا این را عرض کردم موضوع بالاترین درجه ضعیف حدیث است. اصولا یک قاعده ای دارند اهل سنت که بالحکم بالوضع لا یستر الا من ائمة الشان؛ اصلا وضع را خیلی خطرناک می دانند. حکم بکنیم این جعل شده، خود این مطلب جعل شده. یک دفعه بگوییم آقا ثابت نیست، ضعف دارد، جهالت دارد، نمی شناسیم، این یک درجه است. اشد درجات وضع است. که بگویند موضوع است. ابن جوزی این را در موضوعات آورده. البته اولش گفته هذا حدیث لا یصح؛ لایصح غیر از موضوع است. انصافش هم حکم به جعلش خیلی مشکل است. ضعفش چرا، آسان است. اما اینکه بگوییم موضوع است جعل شده بر رسول الله (ص) مجموعا خیلی مشکل است. مخصوصا با طرقی که ما داریم. خیلی حکم به وضع، خوب دقت بکنید چون گاهی بعضی احادیث داریم که مثلا اینجا ما می گوییم صحیح هاشم، در کتاب ابن جوزی آمده موضوعا. خب این یکی از چیزهایی است که مخصوصا دیگر حالا ایام وحدت هم هست، این سوال پیش می آید که ما ... یکی از راه های اساسی این است که ما آن وضع آنها را برداریم. یکی از راه های اساسی ... اگر شد اختلافی بگوییم به نظر ما مثلا طبق مذهب ما، طبق رأی ما، امام صادق (ع)

تصحیح فرمودند این حدیث ثابت است. اما وضع را برداریم. وضع که آمد کار را سنگین می کند. نمی شود بگوییم، الان هم ابن جوزی عده زیادی از احادیث را حکم وضع کرده، سیوطی برداشته. خیلی زیاد است. امروز من کتاب سیوطی را آوردم چون ایشان طرق دیگر هم برای حدیث نقل کردند غیر از یک طریقی که در ابن جوزی آمده. حتی بعضی از احادیث تصادفاً نزدیک همین حدیث اصلاً می گوید این صحیح است. ابن جوزی، سیوطی ۴۰:۱۹ به اینکه این صحیح است، نه اینکه فقط موضوع نیست. می گوییم خودشان گفته موضوع است. این دو نفری که ایشان اسم برده یکی ثقه است، یکی را هم ایشان نشناخته و آن هم قابل قبول است و فلان و فلان توثیقش کردند و اصلاً حدیث قابل قبول است.

بینید این راه یک راه درستی است؛ یعنی این از نظر علمی نزد خود آنها هم معقول است. که گاهی می شود یک حدیث را یکی حکم به وضعش می کند یکی می گوید نه آقا صحیح هم هست، نه اینکه حالا موضوع نیست.

اما اجمالاً عرض می کنم خدمتان عامه این حدیث را ضعیف می دانند. این عامه قاعدتاً، حالا این اجمالاً. لکن مع ذلک کله عمل کردند به آن یعنی گفتند که اگر مستحبی آمد، البته قیدی زدند، یکی اینکه طریقتش خیلی ضعیف نباشد. این همان است که من گفتم که حالت ابداعی درست بشود. راوی اش کذاب نباشد راوی آن حدیث ضعیف. اصلی داشته باشد؛ آخرش هم بگوید احتیاطاً؛ نگوید استحباباً. آخرش هم چون حدیث ضعیف است چون حدیث آمده و جای دیگر، بینید با اینکه حدیث هم شاید صحیح باشد، آن درجه ثواب که آمد بگوید احتیاطاً انجام بدهیم. این حرفی است که سنی ها گفتند و دیروز خواندیم.

خود ما هم بدون اینکه حرف آنها را بینیم عقیده مان همین است. همین مطلبی که، البته همه شان استظهار نکردند، من بعضی عباراتشان را می خوانم.

پس بنابراین تا اینجا این مشکل ما یکی کتاب عدة الداعی است که حدیث را خراب کرده. کتاب ثواب الاعمال صدوق و این هم برای ما خیلی تعجب آور است ثواب الاعمال روایت را کمی خرابش کرده متأسفانه. نمی دانیم ایشان با اینکه از همان کتاب علی بن حکم عن هشام نقل کرده، نه به متن محاسن می خورد نه به متن کافی می خورد. این هم...

آنوقت راهی را که عرض کردم الان عده ای رفتند این است که وقتی این متون مختلف شد، یکی را ترجیح می دهیم. اگر من حیث المجموع بخواهیم در این متون ترجیح بدهیم با همان متنی است که کلینی گفته از هشام بن سالم. آن متنی، روشن شد چرا؟ چون اولاً سندش صحیح است، کتاب کافی بسیار کتاب معتبری است، مرحوم کلینی فوق العاده است. من البته کراراً عرض کردم غیر از اینکه مثل

مرحوم نجاشی راجع به ایشان گفته اوثق الناس فی الحديث و اثبتهم فيه، تا جایی که من دیدم حالا آقایان نگاه کنند، درباره هیچ کس این تعبیر را مرحوم نجاشی به کار نبرده. غیر از اینکه حالا مرحوم نجاشی گفته خود ما هم بالمراجعة و بالدقه نه فقط مراجعه، با قطع نظر از تعبد به کلمات که مراجعات زیادی به کافی داشتیم، واقعا فوق العاده است قدس الله. ما همیشه این شوخی را کردم که اگر مرحوم کلینی را ثقة الاسلام گفتند به خاطر کافی، ما در زمانمان کسی را نداریم در رتبه ایشان در حدیث و فقه که به اوثق الاسلام بگوییم. ابواب بعدی جای خودش. اگر معیار ثقة الاسلام مرحوم کلینی باشد در این زمان ما بین موجودین کسی در درجه ایشان نداریم، اطلاق ثقة الاسلام برایتان مشکل است.

علی ای حال اگر بخواهیم نگاه بکنیم، اصح این متون همین است که در کتاب کافی آمده است. از طریق ابن ابی عمیر از کتاب هشام، و ما می دانیم نسخه، نسخه هشام است، نسخه صحیحی است. اضافه که مرحوم سید بن طاووس هم مستقیم از نسخه هشام نقل کرده است. اگر این نسخه را قبول بکنیم، این نسخه بیشتر مطابق با آن چیزی که سنی ها نقل کردند است. و اگر این حدیث هم ثابت بشود اثبات استحباب شرعی را با حدیث ضعیف اثبات نمی کند. این نهایتش همان نکته عقلی که ما گفتیم، به اضافه تفضل الهی است. این تفضل الهی را ثابت می کند.

ولذا

س: ترغیب نمی کند؟

ج: ترغیب چرا، ترغیب می کند.

لذا اختصاص به مستحب هم ندارد. ممکن است در واجب، چون دارد من سمع شیئا من الثواب؛ شاید یک ثوابی را بر نماز واجب، بر روزه واجب، چون آنها هم درجات دارد دیگر. اطلاقش هم شامل واجب و مستحب هم می شود. نه اینکه خصوص مستحب باشد. روشن شد؟

این روایت و لذا خوب دقت بکنید نکته فنی این بحث این است که روایت مفید اعطای ثواب تفضلا است. ولو در واقع این ثواب درست نبود، این خبر به هر حال ولو سندش هم صحیح باشد، درست نبوده، آن ثواب درست نبوده. و این تفضل الهی است.

ما تنها راه ما هم باشیم طبق قاعده هیچی خب خبر باطل، باطل است دیگر، چیزی ثابت نمی شود. لکن این یک تفضل الهی است که آن ثواب به او داده می شود. این راه فنی کار چیست؟ باید ببینیم آیا این سند صحیح است یا نه. راهش این است. چون این که خداوند



تفضل می کند، اصطلاحاً توقیفی است؛ لا يعلم الا من قبل الشارع؛ لا يعلم الا من قبل الله؛ این توقیفی است. اگر سند روشن بود، این تفضل ثابت می شود. اگر سند روشن نبود، این تفضل ثابت نمی شود.

پس بنابراین اگر بخواهیم اصطلاحاً بگوییم یکی از اینها تعبداً از بقیه قوی تر است، یک مجموعه که ما داریم همین است که از هشام بن سالم در کافی است. اما اگر بگوییم نه، ما دنبال مجموعه شواهد هستیم، مشکل این است که همین که مال در هشام بن سالم است، اولاً این شیء من الثواب عن النبی (ص) دارد؛ و ان كان رسول الله (ص) لم يقله دارد. آن صدور کلام است. مگر بگوییم مراد از صدور کلام آن درجه ثواب باشد.

علی ای حال متنی که در محاسن نقل کرده، به هر حال مشکل دارد. اگر بنا بشود تجمیع شواهد بکنیم مشکل دارد. خلاصه کلام با مجموعه این شواهد اجمالاً بد نیست، اما همچین آدم خیلی اطمینان، چون ما در باب حدیث عرض کردیم تجمیع شواهد می کنیم برای اینکه این متن ثابت بشود. فعلاً ثبوت این متن کلینی به خاطر روایت برقی مشکل دارد. اگر روایت برقی نبود بد نبود. چون این مشکل پیدا می کند.

این راجع به تا اینجا آن چه که راجع به احادیث ما وارد شده و کم و زیادهایی که شده. به هر حال یک مشکلاتی متأسفانه اینجا پیدا شده از همان مصادر اولیه.

می ماند تتمه کلام فردا انشاء الله.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين